

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۱۰)

پنج‌شنبه ۱۱-۰۶-۱۴۳۳؛ ۱۴-۰۲-۱۳۹۱؛ ۰۳-۰۵-۲۰۱۲

شرح فصوص الحکم

I.

1. **فص‌های فصوص الحکم:** استاد عارف، آیه الله حسن زاده آملی- حفظه الله تعالی- در معرفتی اجمالی فصوص الحکم شیخ ابن عربی چنین می‌فرمایند (ممد الهمم، ص ۶۴۲-۶۴۱):

فصوص الحکم مذکور بیست و هفت فص است، و هر فص آن به نام یکی از انسان‌های کامل که از آن تعبیر به کلمه شده است و در هر فص سلطان و محور بحث یکی از امتهات مسائل مهم قرآنی، و از اصول معارف اصیل عرفانی انسان ساز است.

مثلاً در فص آدمی، سلطان بحث از وجوب خلیفه الله و انسان کامل است، و در فص شیثی از عطایا و منح و هیات، و در فص اسماعیلی از خلود عذاب و اقسام جنّت و نار و احوال نفوس در برآزخ و قیامت است، و در فص یعقوبی از دین، و در فص یوسفی از نوم و خیال و تمثّل و عالم مثال، و در فص هودی از تنزیه و تشبیه یعنی حدّ و بی‌حدّی، و در فص شعیبی از قلب و تجدد امثال، و در فص عزیری از قضا و قدر و سرّ القدر و نیوت تشریحی و مقامی، و در فص سلیمانی از رحمت و جویی و امتنایی، و در فص یونسی از حقیقت ذکر و مراتب آن و آدب انسانی، و در فص الیاسی از وهم و دعا و اجابت، و در فص محمدی از فردیت.

فاتحه فصوص الحکم "فصّ حکمة إلهية في كلمة آدمية" است، و خاتمه آن "فصّ حکمة فردية في كلمة محمدية". و آن بیست و هفت کلمه تامه و انسان کامل به ترتیب کتاب عبارت‌اند از:

آدم، شیث، نوح، ادریس، ابراهیم، اسحاق، اسماعیل، یعقوب، یوسف، هود، صالح، شعیب، لوط، عزیز، عیسی، سلیمان، داود، یونس، ایوب، یحیی، زکریا، الیاس، لقمان، هارون، موسی، خالد، محمد- صلوات الله و سلامه علیهم.

در قرآن کریم از بیست و پنج پیغمبر نام برده شده است که عبارت‌اند از:

محمد- صلی الله علیه و آله و سلم-، آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، ذو الکفل - صلوات الله و سلامه علیهم. از انبیای یاد شده در قرآن کریم، فقط یسع و ذو الکفل در کتاب فصوص الحکم نام برده نشده‌اند، و بیست و سه نفر دیگر به نام هر یک فصّی مخصوص است و چهار شخص دیگر یاد شده در فصوص که به نام هر یک فصّی جداگانه است عبارت‌اند از: شیث و عزیز و لقمان و خالد- علیهم السلام. و اسامی همه آنان که نام برده‌ایم در دعای استفتاح ماه رجب در کتاب مصباح شیخ طوسی نام برده شده‌اند.

تبصره

الیاس همان ادریس است زیرا آن حضرت را ظهور و غیبت بوده است، اعنی دو باره مبعوث شده است یک بار پیش از غیبت که ادریس نبی بود، قوله تعالی، "وَ اذْکُرْ فِي الْکِتَابِ اِذْ رِيسَ a

فصّ حکمت إلهية در کلمه آدمیه

II.

1- متن و ترجمه: فَأَوْلُ مَا أَلْقَاهُ الْمَالِكُ عَلَى الْعَبْدِ مِنْ ذَلِكَ فَصِ حِكْمَةُ إلهية فِي كَلِمَةِ آدَمِيَّةِ

(اولین چیزی که مالک بر [این] بنده از آن [کتاب] القا فرمود "فص حکمت الهیه درباره کلمه آدمیت" بود.)

لما شاء الحق سبحانه من حيث أسماؤه الحسنی التي لا یبلغها الإحصاء أن یرى أعيانها، و إن شئت قلت أن یرى عينه، في كون جامع یحصر الأمر كله، لكونه متصفاً بالوجود، و یرى به سرّه إلیه: فإن رؤية الشيء نفسه بنفسه ما هي مثل رؤيته نفسه في أمر آخر يكون له كالمراة، فإنه یرى له نفسه في صورة، يعطيها الحل المنظور فيه مما لم يكن یرى له من غير وجود هذا الحل و لا تجلیه له.

و قد كان الحق سبحانه أوجد العالم كله وجود شبح مسوی لا روح فيه، فكان كمرآة غير مجلوة. و من شأن الحکم الإلهي أنه ما سوی محلاً إلا و یقبل روحاً إلهياً عبر عنه بالنفخ فيه، و ما هو إلا حصول الاستعداد من تلك الصورة المسواة لقبول الفيض التجلي الدائم الذي لم یزل و لا یزال. و ما بقي

إلا قابل، و القابل لا يكون إلا من فيضه الأقدس. فالأمر كله منه، ابتداءً و انتهاءً، "وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ"، كما ابتداءً منه. فافتضى الأمر جلاء مرآة العالم، فكان آدم عين جلاء تلك المرآة و روح تلك الصورة، و كانت الملائكة من بعض قوى تلك الصورة التي هي صورة العالم المعبر عنه في اصطلاح القوم "بالإنسان الكبير". فكانت الملائكة له كالقوى الروحانية و الحسية التي في النشأة الإنسانية. فكل قوة منها محجوبة بنفسها لا ترى أفضل من ذاتها، و أنّ فيها، فيما تزعم، الأهلية لكل منصب عالٍ و منزلة رفيعة عند الله، لما عندها من الجمعية الإلهية مما يرجع من ذلك إلى الجناب الإلهي، و إلى جانب حقيقة الحقائق، و- في النشأة الحاملة لهذه الأوصاف- إلى ما تقتضيه الطبيعة الكلية التي حصرتها قوابل العالم كله أعلاه و أسفله.

(چون حق- سبحانه- از حيث اسمای حسناى خود، که به شماره در نمى آید، خواست که ببیند اعیان آنها را - و اگر خواهی بگو چون خواست ببیند عین خود را- در بودی فراگیر که در بر می‌گیرد همه امر را، به خاطر متصف بودنش به وجود، و ظاهر نماید با آن سرش را به خود، چه رویت چیزی خودش را توسط خودش مثل رویت او خودش را در امری دیگر که چون آینه‌ای باشد برای او نیست، زیرا آن ظاهر می‌نماید برای او خودش را در صورتی، که به دست می‌دهد آن را محلی که بدان نگریسته می‌شود، [و آن] از جمله اموری [است] که ظاهر نمی‌شد برای او بدون وجود این و بدون تجلی او برای آن.

و [پیش از این] حق- سبحانه- ایجاد کرده بود همه عالم را هم چون وجود شبحی (پیکری) تسویه شده که روحی در آن نبود. پس، [عالم] چون آینه‌ای صیقلی نشده بود. و از شأن حکمِ الهی آن است که تسویه (موزون) نمی‌کند محلی را مگر آن که قبول می‌کند روحی الهی را، که از آن تعبیر می‌شود به نفخ (دمیدن) در آن، و آن (نفخ) نیست مگر حصول استعداد از آن صورت تسویه شده برای قبول فیض تجلی دائم که پیوسته بوده و باشد. و باقی نماند مگر قابلی، و قابل نباشد مگر از فیض اقدس او. پس، همه امر از اوست، ابتداءً و انتهاءً، "وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ" (۱۱:۱۲۳ هود) (و به سوی او باز می‌گردد امر، همه آن)، چنانچه آغاز شد از او. پس، امر اقتضای جلاء آینه عالم را داشت، و آدم عین جلاء آن آینه بود، و روح آن صورت، و ملانکه از بعضی قوای آن صورت، که صورت عالم است، که از آن در اصطلاح قوم، تعبیر می‌شود به "إنسان الكبير". پس، ملانکه برای آن مانند قوای روحانی و حسی‌ایی هستند که در نشأهٔ انسانیت است. هر قوه‌ای از آنها محجوب است به توسط خودش، نمی‌بیند برتر از ذات خود را، و به گمان خود در او شایستگی هر منصب عالی و منزلت رفیعی نزد الله است، به خاطر آنچه نزد آن است از جمعیت الهیه، از آنچه باز می‌گردد از آن سوی پیشگاه الهی، و سوی پیشگاه حقیقهٔ الحقائق، و- در نشأهٔ حامل این اوصاف- سوی آنچه اقتضای آن را دارد طبیعت کلیه، در بر دارد همه قوابل عالم را، بالا و پایین آن را.)

2- در باب مشیت: مرحوم سید جلال الدین آشتیانی- رضوان الله تعالی علیه- در مقدمه خود بر مصباح الهدایه، (ص ۵۶) چنین می‌فرماید:

یکی از امهات صفات مستجن در "غیب الغیوب" به استجنان ذاتی، و نازل از این مقام در مرتبه احدیت و ظاهر در مرتبه واحدیت و متجلی به اسم "المريد" در مظاهر خلقیه و قبول اطوار متعدده و نزول در مرتبه بسایط عنصریه، مشیت مطلقه الهیه است، که مانند ذات از حقایق ارسالیه و نافذ و ظاهر و ساری در کلیه مظاهر است. در یکی از فقرات دعای بهجت اثر و معجز نظام متعلق به سحرهای ماه مبارک رمضان مذکور است که "اللهم، اِنِّیْ اَسْأَلُکَ مِنْ مَشِیَّتِکَ بِأَمْضَاهَا، وَ کَلِّ مَشِیَّتِکَ مَاضِیَةً". جمیع درجات "اراده" و "مشیت" در سلسل حقایق جبروتیه و ملکوتیه و مظاهر خلقیه شهادیه از مظاهر و شئون مشیت ذاتیه‌اند؛ و در طبایع از آن به "کشش" و "میل" به ترکیب، جهت حرکت انعطافی محقق قوس صعودی، تعبیر نموده‌اند.

شاعر بزرگ، مهین استاد کل، فرموده است:

طبایع جز کشش کاری ندانند حکیمان این کشش را عشق خوانند

به هر حال، بداء از متعلقات اراده و مشیت است، و مقلدان و منتطعان منکر اراده ذاتی نمی‌توانند به بداء معتقد باشند.

هم چنین در همان مقدمه (ص ۱۸) چنین می‌فرماید:

حضرت امام هشتم، هشتمین قطب عالم از اقطاب کلیه و وارثان مقام ولایت مطلقه محمدیه، علیه و علیهم السلام، از "اراده" تعبیر به "العزيمة علی ما یشاء" نموده‌اند. در روایت است که امام هشتم به یونس فرمودند: **أَتَعْلَمُ مَا الْمَشِیَّةُ؟** قال: لا. قال- علیه السلام- **هِيَ الذِّکْرُ الْأَوَّلُ**. قال- علیه السلام-، **"أَتَعْلَمُ مَا الْإِرَادَةُ؟"** قال: لا. قال- علیه السلام، **"هِيَ الْعَزِیْمَةُ عَلَی مَا یَشَاءُ"**.

"مشیت" مرتبه اعلاى اراده، و اراده از اظلال مشیت است. و آن چه به فیض اقدس در تعیین ثانی ظاهر می‌شود متعلق مشیت است و شامل اموری نیز می‌شود که در حضرت علمیه همیشه مستور و از قبول وجود عینی ابا دارند. و اراده تعیین و تنزل همان مشیت است. و هر دو از اظلال تعیین اول، و همه ظل ذات‌اند.

امام خمینی- رضوان الله تعالی علیه- نیز در شرح دعاء سحر (ترجمه فارسی، ص ۱۰۴-۱۰۰) چنین می‌فرماید:
 اللهم انى اسئلك من مشيئتك بامضاها و كل مشيئتك ماضيه. اللهم انى اسئلك بمشيئتك كلها ...
 (پروردگارا، از تو درخواست می‌کنم به نافذترین مشیئت حال آن که همه مشیئت تو نافذ است. بار الهی، از تو به همه مشیئت درخواست می‌کنم.)

[بحث در مشیئت و صدور اشیاء]

... پس، سالك باید به توفیق الهی بداند که تمامی سلسله وجود، اعم از عوالم غیب یا شهود، از تعینات و مظاهر مشیئت هستند و نسبت مشیئت به همه تعین‌ها یکی است؛ اگر چه نسبت تعین‌ها به مشیئت متفاوت است. مشیئت بنا به طریقه عرفای شامخین- رضوان الله علیهم- نخستین صادر است و دیگر مراتب وجود توسط آن موجود شده‌اند، همان طور که در روایت کافی از امام صادق، علیه السلام، نقل شده است، "خلق الله المشیئة بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیئة".

تدقیق در مضمون این روایت و تحقیق مطلب از نظر اصحاب سرّ و حقیقت و بزرگان سلوک و طریقت این است که اساساً، در مراتب خلقی، هیچ موجودی جز مشیئت مطلقه الهیه وجود ندارد و اوست که بالذات موجود و از همه تعینات و تعلقات مجرد است، و اوست که صاحب وحدت حقه ظلیّه است که ظلّ وحدت حقه حقیقیه می‌باشد. اما تعینات رایحه وجود را نیز نبویده‌اند و مانند سرابی هستند که فرد تشنه آن را آب می‌پندارد... همه و همه از شئون مشیئت الهی و از مظاهر آن است و تعین‌ها اعتبار و خیالی بیش نیستند، چنان که شیخ کبیر گفته است، "العالم خیال فی خیال" عالم خیال اندر خیال است. از این رو، جز ظهور او ظهوری و جز شأن او شأنی وجود ندارد و معنای شمول مشیئت و سریان وجود و اطلاق هویت الهی و بسط رحمت و مقام الهیّت نیز همین است.

راهی به حقیقت

پس از این که ثابت شد يك حقیقت واحد الهی (مشیئت مطلقه الهی) همه موجودات را با وجود مراتب عالی و دانی و تفاوتشان در شرافت و دنائت و در افعال و نوات و تباینشان در آثار و صفات در خود گرد آورده است و موجودات با درجات مختلف و طبقات متفاوتشان در آن مستهک‌اند و روشن شد که مشیئت با وجود بساطت تام و وحدت کامل و احدیتش، در حقیقت، همه اشیاست و وحدتش با این تکثرات اعتباری لطمه‌ای نمی‌بیند بلکه موکد آن خواهد بود، و معلوم گردید که نور مشیئت از زمین‌های پست تا آسمان‌های بلند نفوذ کرده و هیچ يك از حقایق جز شأن او شأنی و جز گونه و طور او گونه و طوری ندارند، و پس از این که دانستی امور تکوینی قدرت عصیان ندارند و هیچ موجودی نیست جز این که در تسخیر کبریای اوست و چون خداوند اراده چیزی نماید به او فرماید: باش، پس او موجود می‌شود، بدون این که بتواند از پذیرش وجود خودداری کند یا توان تحطی و عصیان داشته باشد، و همه ماهیت‌ها فرمانبر امر او هستند و تحت سلطه حاکمیت اویند، "ما

مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا" (۱۱:۵۶ هود) زمام اختیار هر جنبه‌ای به دست مشیئت اوست. و بالاخره، پس از آن که در آفرینش آسمان‌ها و زمین اندیشیدی و به صنف‌ها و صف‌های مختلف فرشتگان آسمانی و زمینی و طایفه‌های گوناگون سپاهیان خداوند ایمان پیدا کردی (البته، شرط رسیدن به این مرتبه خلوص تام از انانیت و شکستن بت‌های کعبه دل است با متجلی ساختن نور ولایت علوی و پاره کردن حجاب‌های ظلمانی؛ چنان که حافظ گفته است: تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز)، در این صورت، حقیقت نفوذ مشیئت الهی و حتمیت و بسط و احاطه‌اش بر تو فاش می‌شود و حقیقت خلقت اشیاء به واسطه مشیئت به دست خداوند بر تو روشن می‌شود. همچنین روشن می‌شود که میان مخلوقات و خالقشان واسطه‌ای وجود ندارد و فعل خداوند عین مشیئت اوست و قول و قدرت و اراده‌اش عین ایجاد نمودنش است. نیز بر تو معلوم می‌گردد که وجود به سبب مشیئت ظاهر شده و مشیئت اسم اعظم الله است؛ چنان که محیی‌الدین گفته است: "ظهر الوجود ببسم الله الرحمن الرحيم" (وجود به بسم الله الرحمن الرحيم ظاهر شد). نیز، روشن می‌شود که مشیئت رشته‌ای استوار میان آسمان الهی و زمین‌های خلقی و دستاویزی محکم است که از آسمان واحدیت آویخته شده است.

[حقیقت محمدی و علوی دارای مقام مشیئت]

تنها کسی که مقام مشیئت در او تحقق یافته و افقش با افق مشیئت یکی است و راه و وسیله اتصال آسمان و زمین است، کسی است که خدا خلقت را به او شروع فرموده و به او نیز ختم خواهد فرمود که این همان حقیقت محمدی و علوی، صلوات الله علیهما، است. او خلیفه خداوند بر اعیان ماهیت‌ها و مقام ولایت مطلقه و اضافه اشراقی‌ای است که منور شدن سرزمین‌های تاریک از اوست، و او همان فیض مقدسی است که افاضه وجود بر مستعدانی که در تاریکی فرو رفته‌اند به وسیله اوست و آب جاری حیات است، "وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ" (۲۱:۳۰ انبیاء) (از آب هر چیزی را زنده گردانیدیم). او آب بسیار پاکی است که هیچ يك از آلودگی‌های طبیعی و ناپاکی‌های ظلمانی و زشتی‌های امکانی آلوده‌اش نمی‌کند و او نور آسمان‌ها و زمین، "الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ" (۲۴:۳۵ نور)، و سزاوار مقام الهیّت است: "هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ" (۴۳:۸۴ الزخرف) اوست هیولای اولی که با آسمان آسمان است و با زمین زمین و مقام قیومیّت مطلق بر اشیاء را دارا است، "ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا" (۱۱:۵۶ هود). او نفس رحمانی است، "وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي" (۱۵:۲۹ الحجر) (و از روح خود در

او دمیدم). او فیض منبسط، وجود مطلق، مقام قاب قوسین، مقام تدلی، افق اعلی، تجلی ساری، نور منتشر، صفحه گسترده، سخن یاد شده، کتاب نگاشته، کلمه کن وجودی، و وجه باقی خداوند است، "كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ" (۲۶-۲۷: ۵۵ الزّحمن) (و هرکس بر روی آن [زمین] است فناپذیر است و وجه پروردگارت که دارای جمال و جلال است باقی است). و القاب و اشارات فراوان دیگر.

3- شرح عبارات شیخ:

فأول ما ألقاه المالك على العبد من ذلك فص حكمة إلهية في كلمة آدمية

(اولین چیزی که مالک بر [این] بنده از آن [کتاب] القا فرمود "فص حکمت الهیه درباره کلمه آدمیت" بود.)

استاد عارف، آیه الله حسن زاده املی، شرح فص آدمی را چنین افتتاح می‌فرماید:
گر چه تیر از کمان همی گذرد از کماندار ببند اهل خرد

فصّ نگین انگشتر است که نام خود را بر آن حک می‌کردند و گنجینه‌ها و خزاینشان را به آن مهر می‌زدند لذا قلب کلمه تامه را که فصّ حلقه دو قوس نزولی و صعودی است و مجمع نقوش معارف و حقایق که خلاصه و زبده هر چیز در او منتقش است تعبیر به فصّ کرده است و چون نگین زینت است آن گاه قلب انسان مزین می‌شود که نقوش معارف در آن منتقش شود. حکمت علم به حقایق اشیاء آن چنان که هستند و عمل به مقتضای آن است. اینکه تعبیر به الهیه کرد برای این است که الله جامع جمیع صفات کمالیه از جلالی و جمالی است و آدم مظهر این اسم که کلمه الهیه است می‌باشد. همین طور هر کلمه‌ای به اقتضای اسمی که بر آن غالب است مخزن علوم و مظهر اسمائی است. این مطلب در مباحث بعد به تفصیل بیان می‌شود. اینکه فرمودند: «حکمت، علم به حقایق اشیاء آن چنان که هستند و عمل به مقتضای آن می‌باشد»، برای این است که در حقیقت آن چه برای انسان نافع است عمل به مقتضای علم است. عمل است که در همه جا با اوست بلکه خود اوست اما علمی که دانستن است دنیایی است، اثرش تا این نشئه است. یکی از وصیتهای افلاطون به ارسطو همین بود که تن به عمل در ده تا حکیم شوی. در قصیده‌ای گفتیم:

حکمت قولی همه دنیاوی است و ان عملی توشه عقباستی

لَمَا شَاءَ الْحَقُّ سُبْحَانَهُ مِنْ حَيْثُ أَسْمَاؤُهُ الْحَسَنَى.

اسم در اصطلاح حکما و در اصطلاح عرفا

موجودی را که در آن وصف معتبر نیست اسم گویند. چون زید، عمرو، بکر، حجر، شجر و غیره و آن را که با وصف اعتبار شده، چون وصف قدرت، علم، حیات، اگر آن اسم با این معانی اعتبار شود به آن صفت گویند مثل قادر، عالم، حی. اما در اصطلاح عرفا هر گاه ذات وجود را با صفت معینی که تجلی‌یی از تجلیات وجود است اعتبار کنیم آن را اسم نامند مثل رحمان و رحیم، و آن صفاتی که در ذات به اعتبار شأنی از شئون و تجلی‌یی از تجلیاتش اعتبار شود، مثل رحمت و علم آن را وصف می‌گویند و صفت نامند. پس آن را که حکیم وصف می‌گفت در نزد اینها اسم است. «۱»

اسماء اعیان خارجی هستند و ألفاظ اسماء اسماء.

التي لا يبلغها الإحصاء أسماء الهية غير متناهية هستند و اینکه گفت احصا نمی‌شود برای این است که کلمات (اسماء عینی خارجی) را پایان نیست و آیه شریفه قرآن: قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي (کهف: ۱۰۹) اشاره به این معنی است.

فیض اقدس و فیض مقدس

عرفا دو فیض دارند. فیض اقدس یعنی هویت ساریه در سراسر اعیان دار وجود که به نحو احدیت جمع بر همه محیط و مستولی است و تمام تعینات در او مستهلکند. این را فیض اقدس گویند یعنی اقدس از قید و بند و چون این فیض را با تعینات و حدود اعتبار کنیم که همان اسماء الله تفصیلی می‌شود به آن فیض مقدس گویند. در غزلی گفتیم:

فیض اقدس به مقدس رسد از عالم غیب لیک آن دل که بود قابل دیدار کجاست

آن پیری اعیانها و این شئت قلت آن پیری عینه فی کون جامع یحصر الأمر کله لکونه متصفا بالوجود، و یظهر به سرّه الیه: فان رؤیة الشیء نفسه بنفسه ما هی مثل رؤیة نفسه فی أمر آخر یكون له کالمرأة، فإبته تظهر له نفسه فی صورة یعطیها المحل المنظور فیه مما لم یکن یظهر له من غیر وجود هذا المحل و لا تجلیه له.

چون حق سبحانه خواست از حیث اسماء حسنائش که آنها را احصا نمی‌توان کرد اعیان [آدم را آفرید] آنها را ببیند، و اگر خواهی بگو عین خود را در مخلوق جامعی که همه را در بر دارد بنگرد زیرا آن کون جامع یعنی مخلوق کامل که انسان است به وجود متصف می‌باشد و به او سرّ حق برای حق ظاهر می‌شود یعنی اسرار الهی در مظهر هویدا می‌گردد و حق اسماء خود را در مظهر می‌بیند. چون رؤیت چیزی خودش را به خودش، مانند رؤیت خودش در چیز دیگر نیست. مثلاً رؤیت انسان خودش را و رؤیت خودش در آینه. که آن اهتزاز و التذاد که از مشاهده در مرآت حاصل است در غیر آن نیست.

مؤیدالدین جندی در شرح فصوص خود (ص ۱۴۳-۱۴۱) در شرح این جمله چنین فرموده است:
او- رضي الله عنه- فرمود، "و أول ما ألقاه المالك على العبد من ذلك".

او- رضي الله عنه- اختصاص داد اضافه إلقاء را به مالك تا اشارتی بوده باشد به این که او محکومی مأمور و آمین است بر آنچه یاد می‌نماید، که خدای مالك آن را به تملیک او در آورده است در صور محمدي، و او تلقی نموده است آنچه را بر او إلقاء شده است، و إلقاء می‌شود، و تلقی می‌گردد از او و به سوی او و بر او، إلقاء می‌فرماید، و إلقاء می‌شود، و أولین چیزی که تعیین یافت از نقوش جگمی نقش حکمت إلهی أهدی جمعی بود.

او- رضي الله عنه- فرمود، "فصن حكمة إلهية في كلمة آدمية".

درباره فصن و حکمت، بیشتر سخن گفته شد. و اما اختصاص آن به آدم، بدان خاطر است که هر یک از "حکمت" و "کلمه" حقیقت ظاهر احدثیت جمعی کمالی کلی است در دو مرتبه فاعل و قابل. "حکمت إلهی" ظاهریت احدثیت جمع حکمت‌های کمالی آسمانی کلی است در حقائق عقلی مؤثر. و "کلمه آدمیت" ظاهریت جمع مظهریات جمعی کمالی انسانی بشری است، چه او أبو البشر است، و بشر منسوب و موصوف به فرزندی او می‌باشند، و او منوعت به ابوت آنها، و همگی اولاد او می‌باشند، و جمیع این اشخاص بشری صور تفصیل بشریت و آدمیت او هستند، و او احدثیت جمع ایشان است قبل تفصیل زیرا احدثیت جمعی کمالی دو مرتبه دارد. یکی قبل تفصیل به خاطر آن که هر کثرتی مسبوق است به واحدی که آنها در آن هستند بالقوه، که یادآور آن شد قول او- تعالی-، "و إذ أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم و أشهدهم على أنفسهم" (۷: ۱۷۲)

(الأعراف) (و هنگامی که گرفت پروردگار تو از بنی آدم از پشت‌های ایشان فرزندانشان، و گواه گرفت ایشان را بر خودشان)، چه این لسانی است از لسان‌های شهود مفصل در مجمل به صورت مفصل، [و] نیست مانند شهود عالم از خلق در یک هسته خرمایی که در آن پوشیده و پیدا شونده است، چه آن شهود مفصل است در مجمل به صورت مجمل، نه به صورت مفصل، و شهود مفصل در مجمل به صورت مفصل اختصاص به حق دارد، و به هر که حق بخواهد که شاهد گرداندش از کمال، و او خاتم اولیاء و خاتم انبیاء و ورثه آن دو است. پس، فهم کن! همان گونه که إلهیت در حقائق اسماء عین آنهاست در آخر، و اسماء در آن عین إلهیت می‌باشند همان سان در اول قبل تفصیل وجودی، و بعد آن، او در آنها آنهاست، چنانچه خدای تعالی فرمود، "خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ" (۴: ۱ النساء) (آفرید شما را از یک نفس)، و یاد شده است سر احدثیت جمع در مواضعی از این شرح در آنچه در شرح فصن شیئی إن شاء الله تعالی خواهد آمد.

شیخ- رضي الله عنه- فرمود، "لما شاء الحق".

اضافه فرمود مشیت را به اسم "الحق" به خاطر آن که این مشیت متعلق است به ایجاد، تا تحقق یابند اسماء در مظهریت او (حق)، موجود در اعیان‌شان، و ظاهر شود او در مظاهر آنها، و ظاهر شوند آثارشان محقق [و] مشهود در محل‌های مناظرشان و جلوه‌گاه‌های محل‌ها و مظاهرشان زیرا اسم "الحق" حقیقت می‌بخشد با تحقیق و وجود، و اسماء إلهی در قبض قهر احدثیت جمعی إلهی ذاتی اهدی ظهوری ندارند به سبب عدم مظاهرشان در اعیان‌شان، و آنها عوالم هستند، "كَانَ اللَّهُ وَ لَا شَيْءٌ مَعَهُ غَيْرُهُ" (خدا بود، و هیچ چیزی غیر او با او نبود)، و کثرت اسماء مستهلک بودند در احدثیت عین ذات، و لسان إلهیت،

از حیث جمع حقایق اسماء، گوینده، "كنت كنزا مخفيا" (گنجی پوشیده بودم) بود، [با] اشاره به عین خود از حیث تعیینش با کنایت حرف "تاء"، و آن تعیین اوست به ذات لاهوت خود به صورت گنجی جامع جواهر حقائق اسماء و مسمیات، چه گنج طلا و نقره و جواهر مجتمع در غیب می‌باشد، و گنج مخفی است از آغیار هر چند ظاهر است تحقق و تعیینش در عین خودش، "فَأَرَدْتُ أَنْ أَعْرِفَ" (پس، خواستم شناخته شوم)، یعنی بشناسد مرا هر تعیینی، تعیینی از تعییناتم در مظاهر و مرانی و مجالی‌ام، که ذات ألوهیت نیستند، بلکه نسبت آن می‌باشند. پس، این مشیت تجلی است از الله از حیث حقائق تعیینات آسمانی مستهلک اعیان. پس، حق [- تعالی-]، از حیث اسماء، خواست که تحقق بخشد آنها را در اعیان‌شان با وجود و ایجاد، و تحقق در حاق حقائق‌شان برای شهود است و إشهاد علی رؤوس أشهاد (حاضران شدن در جمع گواهان)، و به خاطر آن که تحقق این مشیت مسبوق است به تحقق ذوات در خودشان، و تحقق مشیت مطلقه مطلق است برای ذات و عین آن است، و به این اشاره فرمود با قول خود، "لما شاء" (چون خواست). پس، این عبارت دلالت دارد بر مسبقیت در رتبه و حقیقت و عین، نه در زمان و وجود ظاهر. پس، فهم کن!